

گروه‌های حرفه‌ای، اخلاق مدنی و دموکراسی

مروری بر دیدگاه‌های امیل دورکهایم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

■ ■ از: عبدالعلی رضایی

مشارکت مردم در تصمیم‌گیریهای عمومی در کانون بررسی‌های مربوط به مناسبات دولت و جامعه، و مطالعه فرایندهای گذر به جامعه نو قرار گرفته است.

انواع اتحادیه‌های شغلی و حرفه‌ای و صنفی از مهمترین این نهادهای مدنی محسوب می‌شوند و غیر از نقشی که در دفاع از علائق اقتصادی و به طور کلی علائق جزئی اعضای خود دارند، از جهات دیگر، یعنی از نظر آموزش و انتقال اخلاق حرفه‌ای، آفرینش تعهد به «علائق جمعی» و آموزش دموکراسی و مشارکت در تصمیم‌گیریهای جمعی و نیز متوازن کردن مناسبات دولت و جامعه مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.

مقاله حاضر به بررسی دیدگاه‌های امیل دورکهایم در مورد

مفهوم مشارکت اجتماعی در سالهای اخیر در مطالعات توسعه بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در گذشته بیشتر بر عوامل اقتصادی، بسیج منابع مادی، عوامل تسهیل‌کننده انباشت سرمایه و

نقش اساسی دولت در زیربناسازی، گسترش سازمانهای اداری و دستگاههای برقراری نظم و نیز برقراری سازوکارهای تنظیم قانونی و حقوقی تأکید می‌شد. اما ۵۰ سال پس از جنگ جهانی دوم و با

پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق و آشکار شدن کاستی‌های توسعه اساساً مبتنی بر ابتکار دولت (اعم از سرمایه‌داری و غیران)، نقش عوامل غیر اقتصادی و بخصوص وضع نهادهای مدنی و نقش آنها در آفرینش «وفاق اجتماعی» و آموزش اخلاق اجتماعی و تسهیل

● آنچه بنیاد جوامع جدید را به گونه‌ای جدی تهدید می‌کند، خلأ اخلاقی و اجتماعی است که در نتیجه توسعه نیافتگی گروه‌های میانی (بین فرد و خانواده از یک سو و دولت از سوی دیگر) پدید آمده است.

● اگر دولت مستقیماً تحت تأثیر و نفوذ افراد، توده‌ها و تجمعات زودگذر آنها باشد، اسیر احساسات توده‌ای (بویژه غوغاهای تبلیغاتی دارندگان منافع قدرتمندتر) می‌شود و نتیجه چنین وضعی، افراط و تفریط در سیاستها و روزمرگی و «طوفان در سطح و سکون و رکود در عمق» خواهد بود.

(Lukes, 1973: 139). دورکهایم در مطالعات اولیه خود درباره تقسیم کار و اشکال نابهنجار آن، خودکشی و... نشان داده بود که گسترش وسیع تقسیم کار و فرآیند صنعتی شدن به روندهایی دامن زده که استمرار حیات جامعه را با مشکلاتی مواجه ساخته است. بحران جوامع اروپایی اواخر قرن نوزدهم به اعتقاد او ناشی از آن است که بخش مهمی از زندگی افراد در خارج از حوزه‌هایی می‌گذرد که نظارت اخلاقی منظمی بر آن وجود دارد. به عبارت دیگر، با گسترش اقتصاد مبادله‌ای و تمرکز فعالیت اقتصادی و کار در خارج از واحدهای بسته اقتصاد فتودالی (خانوار، ملک اربابی) یا اصناف شهری قرون وسطایی، نظم اخلاقی متناسبی شکل نگرفته است که این نوع فعالیت انسانی را تنظیم کند. به اعتقاد دورکهایم، هیچ شکلی از فعالیت اجتماعی نیست که بتواند بدون نظم اخلاقی متناسبی به کار خود ادامه دهد. از این رو، مطالعه «واقعیات اخلاقی» دلمشغولی اصلی دورکهایم در تقریباً سراسر نوشته‌های جامعه‌شناختی و فلسفی اوست. یکی از مهمترین آثار دورکهایم در این زمینه، اخلاق حرفه‌ای و اصول اخلاق مدنی^۱ (ترجمه انگلیسی 1957) است که به صورت درس‌هایی در دانشگاه بوردهو بین سالهای ۱۸۹۶ و ۱۹۰۰ ارائه (Lukes, 1973: 255; 265-74) و پس از مرگ او منتشر شده است.

دورکهایم واقعیات اخلاقی را «قواعد رفتاری که ضمانت اجرایی دارند» (1957:2) تعریف می‌کند. این قواعد رفتار در سه قلمرو زندگی اجتماعی قابل مطالعه‌اند: خانواده، زندگی حرفه‌ای و شغلی، و دولت و کشور. خانواده قلمرو اصلی ظهور و شکل‌گیری اخلاق فردی است.

ضوابط اخلاق فردی میانی کلی و بنیادین همه نوع اخلاق را در وجدان فردی مستحکم می‌کند. این ضوابط بنیان همه اصول اخلاقی دیگر است. قلمرو اصلی اخلاق مدنی، دولت (کشور) است و این قواعد «که وظایف افراد را [صرف نظر از هرگونه تعلق به گروه‌های اجتماعی خاص] در قبال سایر انسانها صرفاً برپایه فضیلت انسان بودن تعیین می‌کند، نقطه اوج اخلاق و تکامل یافته‌ترین آن است.» (1957:3). بین این دو قلمرو زندگی اجتماعی، زندگی شغلی و حرفه‌ای و فعالیت‌های افراد در گروه‌های خاص است که قواعد اخلاق حرفه‌ای باید وظیفه تنظیم و سامان‌بخشی به آن را برعهده گیرد. بحران جوامع اروپایی

تشکل‌های صنفی و حرفه‌ای اختصاص دارد. این بخش از نظرات دورکهایم که تاکنون در منابع فارسی مطرح نشده، در سالهای اخیر مورد توجه بعضی از محققان اجتماعی قرار گرفته است، به طوری که کتاب «اخلاق حرفه‌ای و اصول اخلاق مدنی» ۳۵ سال پس از انتشار چاپ نخست ترجمه انگلیسی آن، در سال ۱۹۹۲ با مقدمه‌ای جدید از «براین ترنر» توسط انتشارات راتلج مجدداً منتشر شده است. به اعتقاد دورکهایم، گروه‌ها و اتحادیه‌های شغلی و حرفه‌ای از یک سو علائق و منفعت‌طلبی‌های خودخواهانه فردی را مهار می‌کنند و اخلاق اجتماعی را به اعضای خود می‌آموزند و از سوی دیگر با آفرینش قدرت اجتماعی، بر میل دولت به سلطه نامحدود بر جامعه مهار می‌زنند.

دورکهایم در بحث پیرامون اخلاق اقتصادی و نظم کلی در جوامع مدرن و شرایط جلوگیری از پدید آمدن وضع آنومیک و «قانون جنگل» (دورکهایم، ۱۳۶۹، ص ۹) بر ضرورت گسترش گروه‌های شغلی و تشکل‌های حرفه‌ای تأکید می‌کند. به گفته او «تنها جامعه شکل گرفته است که از برتری اخلاقی و مادی لازم برای اعمال قانون بر افراد خود برخوردار است... برای آنکه ناپسامانی پایان یابد لازم است گروهی باشد یا پیدا شود که نظام قواعد ناموجود کنونی در داخل آن شکل گیرد» (۱۳۶۹، صص ۱۱-۱۰).

به اعتقاد او، «این گروه همان است که صنف (corporation) یا گروه حرفه‌ای نامیده می‌شود» (ص ۱۱). این گروه‌ها از یک سو برخی کارکردهای اخلاقی را که زمانی توسط خانواده انجام می‌شد برعهده می‌گیرند تا «زندگی اقتصادی اخلاقی شود» (دورکهایم، ۱۹۵۷، ص ۲۹) و از سوی دیگر در سطح ملی نقشی اساسی در تنظیم روابط دولت و جامعه، و عملکرد اقتصاد سازمان یافته برعهده می‌گیرند تا نظم کلی اجتماعی حفظ گردد و دوام یابد.

با پیشرفت و پیچیده شدن تقسیم کار در جوامع جدید، دولت بزرگتر می‌شود و وظایف و کارکردهای آن گسترش می‌یابد و در همان حال فرد نیز به تدریج از تابعیت «وجدان جمعی» رها می‌گردد. گسترش فزاینده فعالیت‌های دولت می‌تواند به جباریت بوروکراتیک بینجامد و دولت به سازمانی سرکوبگر و منفک از علایق افراد در جامعه تبدیل شود. این امر زمانی تحقق می‌یابد که گروه‌های ثانوی که بین فرد و دولت قرار دارند به اندازه کافی توسعه نیافته باشند. «فقط اگر این گروه‌ها به اندازه کافی قدرتمند باشند که بتوانند قدرتی متعادل کننده قدرت دولت تشکیل بدهند، حقوق افراد می‌تواند حفظ گردد.» (Giddens, 1971: 101).

نظم اجتماعی و اخلاق حرفه‌ای

موضوع اصلی مورد علاقه دورکهایم در مجموع آثارش، نظم اجتماعی و عوامل برهم زننده و شرایط تحکیم آن است. در نامه‌ای به بوگله می‌نویسد: «موضوع جامعه‌شناسی در مجموع، تعیین شرایطی است که برای حفظ و بقای جوامع لازم است.» (نقل شده در

عامل است. یکی فقدان برنامه‌ریزی تولید و متناسب کردن آن با سطح مصرف در هر دوره زمانی معین است که خود را به ملموس‌ترین شکل در بحرانهای ادواری تجاری و در اضافه تولید صنعتی (پدیده‌های همراه با آن: بیکاری دوره‌ای، ورشکستگی‌های گسترده و...) نشان می‌دهد؛ دوم، تخصصی شدن بیش از حد وظایف کارگران و عدم اطلاع آنان از کل فرآیند تولید و هدف آن است که به بیگانگی آنان انجامیده است. (۱۳۶۹، صص ۹۷-۳۷۸).

عامل سوم تقسیم کار اجباری است که در جوامع مدرن ناشی از نابرابری‌های مرتبط با ثروت و قدرت است. (در جوامع ماقبل مدرن تقسیمات کاستی و جزان علت تقسیم کار اجباری است.) عامل چهارم عدم توزیع مناسب نقش‌ها و ناکافی بودن کار و در واقع عاطل ماندن ظرفیت و توانایی و خلاقیت‌های فردی در تقسیم کار است. (۱۳۶۹، صص ۴۲۱-۳۹۹).

اما همه این مشکلات با برنامه‌ریزی و مدیریت صحیح اجتماعی قابل حل است. آنچه بنیاد جوامع جدید را به طور جدی تهدید می‌کند، همان خلأ اخلاقی و اجتماعی است که در نتیجه توسعه نیافتگی گروه‌های میانی (بین فرد و خانواده از یک سو و دولت از سوی دیگر) پدید آمده است.

دورکهایم صرف پیجویی منافع و علائق فردی را برای ایجاد هماهنگی اجتماعی کافی نمی‌داند و در تقسیم کار و جاهای دیگر مکرر بر این نکته تأکید می‌کند که اقتصاددانان کلاسیک به این مسئله توجه نداشته‌اند که فعالیت اقتصادی فی نفسه هدف نیست بلکه وسیله‌ای برای تأمین اهداف دیگر (آرامش و همزیستی و بهره‌مندی از رفاه) است. آنچه پیجویی افراطی و بیمارگونه علائق فردی را مهار می‌کند گروهی است که فرد به آن احساس تعلق داشته و خود از اقتدار لازم برای وضع قانون و حدود بر رفتار فرد برخوردار باشد. عملکرد مؤثر هر نظام اخلاقی فقط در صورتی ممکن است که «گروه آن اصول اخلاقی را به وسیله اقتدار خود حفظ کند. نظام اخلاقی تشکیل می‌شود از قواعدی که ناظر بر رفتار افراد است و آنها را وادار می‌کند به این یا آن شکل عمل کنند و برامیال آنها حدودی مقرر می‌کند و آنها را از فراتر رفتن از این حدود منع می‌نماید. فقط یک قدرت اخلاقی - مشترک برای همه - وجود دارد که بر فراز فرد قرار می‌گیرد و به طور مشروع می‌تواند برای او قانون وضع کند و آن قدرت جمع است.» (1957:6-7).

گروه حرفه‌ای و انواع گروه‌های ثانوی محیط و فضای را ایجاد می‌کنند که این اصول اخلاقی در درون آنها زاده می‌شود و تکامل می‌یابد و بهترین راه ایجاد چنین محیط‌هایی «گردهم آوردن افراد عضو یک حرفه» است. هرچه ساختار این گروه‌ها مستحکم‌تر و هر چه روابط اعضای آنها گسترده‌تر و مکررتر باشد، «مبادله افکار و احساسات» بیشتر و «افکار عمومی حاصل از این تماسها و مبادلات فراگیرتر می‌شود و عده بیشتری را در برمی‌گیرد.» (pp.7-8).

اقتصاددانان کلاسیک و جامعه‌شناسانی نظیر اسپنسر از آن رو وضع هرج و مرج گونه اقتصاد رقابتی آزاد را پذیرفته‌اند که به نظر آنها تولید باصرفه، اصل و همه چیز دیگر فرع بر آن محسوب می‌شود. اما دورکهایم می‌پرسد: «فایده افزایش و وفور چیست اگر نتواند به آرزوها و امیال اکثریت مردم پاسخ گوید، بلکه برعکس، فقط ناشکیبایی و خشم آنها را برانگیزد... جامعه اگر برای مردم اندکی آرامش - آرامش قلبی و

ناشی از آن است که این حوزه (عرصه کلی جامعه مدنی) تابع نظم اخلاقی مشخصی نیست. علت این وضع نیز تا حدود زیادی ناشی از آن است که خود این گروه‌ها سازمان منسجمی ندارند و از این رو فاقد اقتدار اخلاقی لازم برای نظارت بر اعمال اعضای خود و «اخلاقی کردن» زندگی اجتماعی‌اند. ویژگی اصلی اخلاقیات حرفه‌ای آن است که موضوع مورد توجه همه اعضای جامعه نیست و ناظر بر فعالیت‌هایی است که همگان به آن مشغول نیستند و از این رو «احساسات عمومی از نقض این اصول اخلاقی به شدت جریحه‌دار نمی‌شود» (p.6).

تأکید دورکهایم بر این گروه‌ها ناشی از دیدگاه کلی او در مورد اصول اخلاقی و اخلاق به طور کلی است. به اعتقاد او، اخلاق منشاء اجتماعی دارد و هرگونه نظام اخلاقی تابع سازمان اجتماعی است.

بدون وجود گروه اجتماعی منسجم و سازمان یافته، اخلاق گروهی نیز وجود نخواهد داشت: «همه نظام‌های اخلاقی‌ای که مردم بدان عمل می‌کنند تابع سازمان اجتماعی این مردم است، و با ساختارهای اجتماعی آنان پیوند دارد و همراه با آن تغییر می‌کند... اخلاق فردی...

نیز از این قانون مستثنی نیست، زیرا به بیشترین درجه ممکن اجتماعی است. [این اخلاق فردی] به ما کمک می‌کند که تشخیص دهیم جامعه انسان ایده‌آل را چگونه انسانی می‌داند، و هر جامعه‌ای [انسان] ایده‌آل را براساس تصویری از خود [جامعه] در نظر می‌گیرد.»

(1953:81) مشکل جوامع مدرن این است که از یک سو نقش خانواده در نظارت بر رفتار فرد و آموزش ارزشها و هنجارهای اجتماعی تضعیف شده و از سوی دیگر فعالیت اقتصادی از امری که در قرون وسطی مذموم شمرده می‌شد و به طبقات پست تر جامعه واگذار شده بود به «عالی‌ترین» و مهم‌ترین فعالیت انسانی تبدیل گشته است. نهاد اجتماعی اصلی نیز که وظیفه معنا بخشیدن به حیات انسانی و تحکیم اصول اخلاقی را برعهده داشت، یعنی کلیسا، به حاشیه رانده و از اقتدار آن کاسته شده است. نیروی سنت کاهش یافته و مجموعه قواعد اخلاقی و حتی قانونی جدیدی نیز که به فعالیت در این قلمروهای وسیع زندگی اجتماعی نظم بخشد هنوز به وجود نیامده است.

به این ترتیب در قلمرو صنعت و تجارت قواعد و تعهدات برخوردار از ضمانت اجرای محکم به اندازه کافی وجود ندارد که روابط کارگر و کارفرما، تولیدکنندگانی که در رقابت دائم با یکدیگرند و تولیدکننده و مصرف کننده و... را تنظیم کند. نتیجه این وضع، عدم تعادل هرج و مرج گونه‌ای است که در آن «هیچ برجای نمی‌ماند مگر اشتها و امیال فردی، و چون این امیال بالطبع نامحدود و سیری ناپذیرند، اگر چیزی برای مهار آنها وجود نداشته باشد خود قادر به مهار خویش نیستند.»

(1957:11). نظم اقتصادی جوامع مدرن بدین علت هرج و مرج گونه و غیر اخلاقی است که علائق فردی و خودخواهانه بر آن سیطره دارد و این نیز، همان طور که گفته شد، تا حدی ناشی از رهاشدگی فرد از قیود اخلاقی گروه‌ها و زندگی جمعی است. البته به اعتقاد دورکهایم این وضع گذرا و «غیر عادی» ناشی از سرعت صنعتی شدن و نیز نابرابری فرصت‌هاست که با سازمان‌یابی مناسب زندگی اقتصادی و دخالت دولت در تنظیم و برنامه‌ریزی تولید و ایجاد امکانات برابر برای رشد فردی برطرف خواهد شد.

وضع نابسامان (آنومیک) در قلمرو اقتصاد عمدتاً ناشی از چند

● وظیفه اصلی دولت این نیست که دریافت کننده و مجری عقاید و خواسته‌های توده شکل نیافته مردم باشد. دریافت این داده‌ها و آگاهی از مسائل گوناگون اجتماعی نقطه شروع يك زندگی فکری جدید است.... حکومت باید به شیوه خاص خود به تفکر بپردازد. این فلسفه وجودی حکومت است.

● مشکل اساسی جوامع (اروپائی) مدرن این است که با افول قدرت و نفوذ سنت‌ها، مذهب و خانواده، و رشد شدید فردگرایی، مجموعه اصول اخلاقی منسجم و جاافتاده‌ای تکامل نیافته است که علائق خودخواهانه (و بعضاً مخرب) فردی را مهار کند.

● تولید و کارکردهای اقتصادی را نباید مجزاً و منفک از دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی مورد مطالعه قرار داد. تولید فی نفسه هدف نیست و اگر به بقای جامعه و همزیستی انسانها لطمه زند، ارزش هزینه‌ای را که برای آن پرداخت می‌شود ندارد.

صنفي از ديگر وظايف نظام صنفي قرون وسطی بود. بدین ترتیب، به اعتقاد دورکهایم «اصناف قرون وسطی هم محیطی اخلاقی برای اعضای خود ایجاد می‌کردند» (1957:22). این محیط اخلاقی در نتیجه تجمع علائق اقتصادی، شرکت در مراسم و آیین‌های جمعی، کمک و همیاری متقابل و «تجمع برای نیایش» ایجاد می‌شد و انسجام اخلاقی می‌آفرید. به گفته دورکهایم شواهد تاریخی نشان می‌دهد که «گروه حرفه‌ای به هیچ وجه ناتوان از این نیست که فی نفسه حوزه‌ای اخلاقی باشد زیرا سرشت آن در گذشته چنین بوده است.» (1957:23).

پس، این گروه‌ها وظیفه ایجاد نظم جمعی^۲ مبتنی بر «افکار عمومی» و تفاهم متقابل را برعهده دارند و کارکرد آنها در حیطه زندگی اقتصادی، وارد کردن نیروهای اجتماعی‌ای است که امیال و منافع سیری ناپذیر فردی را تا حدودی مهار کنند. دورکهایم در اینجا برآنچه «اجتماعی کردن اقتصاد» می‌نامد تأکید دارد و می‌گوید هدف از تجدید سازمان اصناف نه تحمیل قوانین جدید از بالا بر آنها بلکه عمدتاً به این منظور است که «اندیشه‌ها و نیازهایی بجز اندیشه‌ها و نیازهای فردی به قلمرو فعالیت اقتصادی راه یابد و خلاصه آنکه فعالیت اقتصادی، اجتماعی (socialized) شود.» (1957:29). پس وظیفه اصلی این گروه‌ها ایجاد محیط و فضایی است که «علائق جمعی» در آن شکل می‌گیرد.

این دیدگاه دورکهایم در مورد سازمان مناسب فعالیت اقتصادی، درمیانه طیفی قرار می‌گیرد که نظرات لیبرالی مبتنی بر فعالیت نامحدود بازار آزاد در يك سو و دیدگاه‌های مارکسیستی طرفدار برنامه‌ریزی متمرکز دولتی در سویی دیگر آن قرار دارد. از این نظر، اندیشه‌های دورکهایم تا حدودی به آراء سوسیالیستهای صنفي انگلیسی در آغاز قرن بیستم و سوسیال دموکراسی اروپایی نزدیک است.^۳

صلح و همزیستی در روابط متقابل آنها - به ارمغان نیاورد، فلسفه وجودی اش را از دست می‌دهد. اگر صنعت فقط به بهای برهم زدن این آرامش و به راه انداختن جنگ می‌تواند مولد باشد، در آن صورت ارزش هزینه‌ای را که بابت آن پرداخت می‌شود ندارد.» (1957:16).

اصناف و سیرتحول نهادهای صنفي

پس اگر قرار است زندگی اقتصادی «اخلاقی» شود، لازم است این نوع فعالیت توسط گروه‌های شغلی و حرفه‌ای و... سازمان یابد. الگویی که دورکهایم در این مورد در نظر دارد الگوی صنف (corporation) است. اما اگر این ضرورت وجود دارد، باید دید چرا اصناف قرون وسطی با پیدایش دولت‌های مطلقه و جوامع ملی جدید اهمیت خود را از دست دادند و در انقلاب فرانسه پیکری جان آنها نیز به خاک سپرده شد. دورکهایم معتقد است حذف اصناف از صحنه اجتماعی در انقلاب فرانسه «پدیده‌ای بیمارگونه» و ناشی از این واقعیت بوده است که اصناف نتوانستند خود را از نهادهایی صرفاً شهری و محلی و محدود، به ارگانهای ملی متحول کنند و فعالیت‌های خود را با مقتضیات صنعت بزرگ مقیاس تطبیق دهند. با این حال به نظر دورکهایم اگر اصناف «از آغاز بنیاد شهرها تا اوج امپراتوری [رُم]، و از تولد جوامع مسیحی تا انقلاب فرانسه ضروری بوده اند، احتمالاً بدان علت است که به نیازی دایمی و عمیق پاسخ می‌گفته اند.» (1957:19).

دورکهایم پیدایش اصناف را به آغاز پیدایش شهرها و نخستین اشکال جدایی فعالیت صنعتی از فعالیت کشاورزی مرتبط می‌داند. در دوره امپراتوری رُم اصناف شهری گسترش یافتند و حکومت برای آنها وظایف اجباری تعیین کرد. مثلاً اصناف تهیه کننده غذا (نانوایان، قصابان و...) مسئول تهیه غذای شهرها بودند. در این دوره طبق قوانین حکومتی نوع شغل و وظایف مرتبط با آن جنبه ارثی پیدا کرد و پیشه‌وران و صاحبان حرفه‌ها نمی‌توانستند کار خود را رها کنند مگر آنکه کسی را جانشین خود کنند. به اعتقاد دورکهایم این دوره، دوره بردگی اصناف است.

با فروپاشی امپراتوری رُم و افول زندگی شهری در غرب، سازمان اصناف و زندگی صنفي نیز فروپاشید و اکثر صاحبان حرفه‌ها در روستاها پراکنده شدند. اما با رونق مجدد زندگی شهرها در قرون یازدهم و دوازدهم میلادی اصناف بار دیگر در سراسر شهرهای اروپای غربی پدیدار شدند و به تدریج بر قدرت و ثروتشان افزوده شد و نظام صنفي قرون وسطی (guild system) تا انقلاب فرانسه دوام یافت.

دورکهایم در فصل دوم کتاب اخلاق حرفه‌ای و اصول اخلاق مدنی، به بررسی تفاوت‌های اصناف قرون وسطی و اصناف رومی (collegia) می‌پردازد. به گفته او اصناف رومی براساس الگوی خانواده ساخته شده بودند و بیشتر سرشتی مذهبی داشتند. این انجمن‌ها خدایان و آیین‌های مذهبی مشترک داشتند، در مراسم جمعی (اعیاد، عزا و...) شرکت می‌کردند و گورستان مشترک داشتند. دراصناف رومی، اعضا «برادران» یکدیگر شمرده می‌شدند.

اصناف قرون وسطی (guilds) از برخی جهات با اصناف رومی تفاوت داشتند. آنها افراد را براساس شغل متحد می‌کردند و قوانین مفصلی در مورد وظایف متقابل استادان و شاگردان، نحوه معامله با مشتری، ضوابط عرضه کالا و رعایت صداقت و امانت در کار حرفه‌ای تدوین کرده بودند. همیاری مالی و نظارت بر رعایت انحصارات

دوم آنکه شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مقررات و قوانین ناظر بر قراردادهای با تکامل جوامع بیشتر و گسترده‌تر شده است نه آنکه به حداقل کاهش یافته باشد. دورکهایم در این مورد می‌گوید «تاریخ به ما نشان می‌دهد که به موازات توسعه بیشتر جوامع و رسیدن آنها به سطحی عالیت‌ر، حقوق اداری به طور منظم توسعه یافته است؛ برعکس، هرچه بیشتر به عقب برگردیم، حقوق اداری ابتدائی‌تر است. آن دولتی که آقای اسپنسر آن را کمال مطلوب می‌داند در واقع شکل ابتدائی دولت است... برای اینکه تنها نقش‌های معمولی این دولت به عقیده اسپنسر نقش‌های تأمین عدالت و اداره امور جنگی است، دست کم در حدی که جنگ امری ضروری شمرده می‌شود.» (۱۳۶۹، ص ۲۳۷). در واقع منظور دورکهایم آن است که گسترش حقوق اداری نشانگر رشد وظایف و کارکردهای دولت است.

سوم آنکه، نقش دولت و کارکردهای آن به موازات پیشرفت آزادی‌های فردی گسترش یافته است.^۴ به عبارت دیگر، رشد دستگاه‌های اداری دولت و گسترش وظایف آن با رشد فردیت همراه بوده و بنابراین دولت لزوماً محدود کننده آزادی‌های فردی نبوده است تا لازم باشد برای حفظ این آزادیها وظایفش به حداقل کاهش یابد. (دورکهایم، ۱۳۶۹، صص ۲۳۷-۴۱). دورکهایم سپس به بررسی نقش گروه‌های ثانوی در «جوامع سیاسی» جدید می‌پردازد. این گروه‌ها از نظر او به خودی خود هدف محسوب نمی‌شوند بلکه هدف از ایجاد آنها برقراری موازنه نیروهائی اجتماعی است که شکل نوین دولت (و دموکراسی) بر آن استوار است. تنها در چنین موازنه‌ای است که آزادی‌های فردی تضمین می‌شود و درعین حال علائق جمعی حدودی بر منافع فردی مقرر می‌دارد که اصل بقای جامعه و استمرار حیات آن را مختل نکند.

دورکهایم قلمرو عمل «اخلاق مدنی» را جامعه سیاسی می‌داند و منظورش از اخلاق مدنی مجموعه قواعد و هنجارهایی است که بر روابط متقابل افراد و دولت ناظر است. به گفته او «قواعدی که در مجموع از تضمین [به شکل حرمت یا تأیید = sanction] برخوردارند و تعیین می‌کنند که این روابط چه باید باشد، آن چیزی را تشکیل می‌دهند که اخلاق مدنی خوانده می‌شود.» (1957:42).

دورکهایم سپس می‌کوشد تعریفی از جامعه سیاسی عرضه کند که عالی‌ترین «ارگان» آن دولت است. نخستین مشخصه جامعه سیاسی وجود اقتدار متمایز از افراد و گروه‌هایی است که تابع این اقتدارند (تمایز میان حکومت‌کنندگان و اتباع). به اعتقاد او با پیشرفت جوامع این تمایز مشهودتر و ملموس‌تر می‌شود. دومین مشخصه قلمرو سرزمینی (territory) است که تأکید بر مرزهای مشخص و دقیقاً تعریف شده آن امری نسبتاً جدید و متعلق به قرون شانزدهم و هفدهم میلادی به بعد است.

اما مشخصه تعیین کننده جامعه سیاسی از نظر دورکهایم، وجود جمعیتی است که در گروه‌های اجتماعی ثانوی تابع اقتدار واحد سازمان یافته‌اند که خود تابع هیچ اقتدار بالاتری نیست. به این ترتیب، جامعه سیاسی «جامعه‌ای است که بر اثر گردم آمدن تعداد زیادی از گروه‌های اجتماعی ثانوی تشکیل می‌شود که تابع اقتداری واحدند؛ اقتداری که خود تابع اقتدار عالی‌تری نیست.» (1957:45). اهمیت این گروه‌ها فقط از آن جهت نیست که علائق جزئی و خاص (حرفه‌ای، محلی و...) را به پیش می‌برند، بلکه از آن روست که «شرط مقدماتی

* جایگاه اندیشه دورکهایم در طیف دیدگاه‌های مربوط به سازمان ایدآل فعالیت اقتصادی

لیبرالیسم بازار آزاد	دورکهایم	سوسیالیسم دولتی
فردی کردن فعالیت	اجتماعی کردن	برنامه‌ریزی متمرکز
اقتصادی و دخالت حداقل	و اخلاقی کردن	دولتی و لغو مالکیت دولت
	اقتصاد (سازماندهی صنفی) خصوصی	

اخلاق مدنی و جامعه سیاسی

تأکید بر اهمیت گروه‌های حرفه‌ای و شغلی و به طور کلی گروه‌های مبتنی بر علائق خاص و جزئی، این سؤال را پیش می‌آورد که آیا توجه اعضای این گروه‌ها به همین علائق جزئی، آنان را از انجام وظیفه اساسی که دورکهایم در نظر دارد یعنی وارد کردن «علائق جمعی» به حوزه اقتصاد و مهار زدن بر امیال و علائق خودخواهانه دور نمی‌کند؟ آیا این گروه‌ها با برقراری انحصار و مقررات دست‌وپاگیر و مفصل خود به محیط‌هایی بسته و محدود که روح محافظه‌کاری و گروه‌گرایی غیر اجتماعی را تقویت می‌کند تبدیل نمی‌شوند؟ آیا این گروه‌ها، همان‌طور که در مورد اصناف قرون وسطایی صادق بود، شخصیت و استقلال و آزادی‌های فردی را محدود نمی‌کنند؟ دورکهایم در پاسخ به همین سئوالات است که وارد مباحث جامعه‌شناسی سیاسی خود می‌شود و به بررسی روابط متقابل دولت و گروه‌های ثانوی و مسأله دموکراسی می‌پردازد. به اعتقاد او، اگر این گروه‌ها استقلال کامل یابند و به حال خود رها شوند، قطعاً مانعی در راه تحقق آزادی‌های فردی خواهند بود. شخصیت مستقل فرد و فردیت واقعی وقتی می‌تواند ظهور یابد که گروه‌های ثانوی جدید چنان مستقل نباشند که خود به یک جامعه کوچک و منفک از سایر علائق در درون جامعه بزرگ‌تر تبدیل شوند. به اعتقاد او «هر نیروی جمعی که به وسیله نیروی مختلف الجهتی از نوع خود خنثی نشود راه جباریت خواهد پیمود.»

دورکهایم در اینجا به بحث پیرامون رشد همزمان فردیت و کارکردها و وظایف دولت در جوامع جدید می‌پردازد و نظرات اسپنسر را رد می‌کند.

به اعتقاد اسپنسر، مهمترین شاخص تحول جوامع از مرحله نظامی به مرحله صنعتی، رشد حجم و اهمیت قراردادهای آزادانه بین افراد در روابط اجتماعی و محدود شدن فعالیت دولت و کاهش آن به حداقل ضروری برای حمایت از جامعه مدنی و تضمین قراردادهای و مجازات تخلف از قوانین و قراردادهاست. دورکهایم دیدگاه‌های اسپنسر را از چند جهت نقد می‌کند. نخست از این نظر که علائق فردی که در روابط مبادله‌ای و در شکل قراردادهای خصوصی و آزاد متبلور می‌شود، به خودی خود هماهنگی اجتماعی ایجاد نمی‌کند بلکه انسانها را فقط به طور مقطعی به هم پیوند می‌دهد. در جریان مبادله و قرارداد «وجدانها فقط به طور سطحی در تماس هستند. هیچ نفوذی در یکدیگر ندارند و هرگز بصورتی نیرومند به هم نمی‌گروند... درجایی که تنها منفعت حاکم است هر منی در برابر من دیگر به حالت آماده باش جنگی است.» (دورکهایم، ۱۳۶۹، صص ۱۹-۲۱۸).

آنچه قرارداد را به عاملی پیوند دهنده تبدیل می‌کند «عناصر غیر قراردادی» است که در فرهنگ و سنن و رسوم جامعه ریشه دارد و همین نیروی الزام‌آور جامعه است، نه صرف نفع شخصی، که پایبندی طرفین قرارداد را به قول و امضای خود تضمین می‌کند.

هرگونه سازمان عالی تر اجتماعی محسوب می شوند. [این گروهها] نه تنها در تقابل یا مخالفت با آن گروه اجتماعی ای که قدرت حاکم به آن سپرده شده و به طور اخص دولت خوانده می شود نیستند، بلکه دولت فقط وقتی می تواند وجود داشته باشد که این گروهها وجود داشته باشند. بدون گروههای ثانوی، اقتدار سیاسی هم وجود ندارد.... (همانجا).

دورکهایم بین دولت و جامعه سیاسی تمایز قائل می شود و دولت را به طور اخص «نمایندگان اقتدار حاکم» می داند، درحالی که جامعه سیاسی «گروه پیچیده ای است که دولت عالی ترین ارگان آن محسوب می شود.» (p.48).

دورکهایم برای به دست دادن تعریفی از دولت به بررسی سطوح «حیات فکری» در جامعه می پردازد. زندگی فکری در جامعه در دو سطح جریان دارد. یکی در سطح پراکنده و غیر متمرکز افکار فردی و گروهی جزئی و خاص که مهمترین ویژگی آن همین پراکندگی و جزئی بودن است؛ دوم، در سطحی متمرکز و تخصصی و مبتنی بر تأمل و بررسی عقلانی منظم. او مجموعه فرایندهای شناخت عقلانی مسایل اجتماعی و پیدا کردن راه حل و تدوین برنامه ها و خط مشی ها، یعنی کار مجموعه دستگاههای سیاستگذار و برنامه ریز را «آگاهی دولتی» می نامد و معتقد است این نوع دوم اندیشه، زندگی ای مختص به خود و متمایز از آگاهی توده مردم و «افکار عمومی» دارد. کارکرد اصلی دولت این است که، به این معنی، «فکر کند» و برای کل جامعه تصمیم بگیرد. به گفته او دولت «گروهی، قائم به ذات، از مقامات رسمی است که در درون آن طرح نظرات و تصمیم گیریهای مربوط به جامعه انجام می شود، اگرچه این [نظرات و تصمیم ها] محصول مستقیم جامعه نیستند.» (pp. 49- 50).

منظور دورکهایم آن است که دولت در تماس با جامعه از نیازها و دیدگاهها و مشکلات و افکار و عقاید مردم مطلع می شود اما این نظرات و... را به همان شکل که داده شده اند نمایندگی نمی کند، بلکه از طریق بررسی و تأمل کارشناسانه این داده ها را به موضوعات مشخص و قابل بررسی تبدیل می کند و سپس با استفاده از مجموعه فکر و اطلاعات موجود آنها را به اهداف قابل تعریف اجتماعی تبدیل و راه حل های مشخصی تدوین می کند. دولت صرفاً وسیله ای برای جمع آوری نظرات و تفکرات موجود در جامعه و تمرکز آنها در ارگانهای خاص نیست. دولت صرفاً نماینده علائق و مجری ترجیحات افکار عمومی نیست، بلکه این علائق و... در درون ارگانهای آن پالایش می یابند، «شفاف» می شوند و به شکل سیاستها و برنامه های مشخص برای اجرا به ارگانهای اداری و اجرایی سپرده می شوند. مشخصه این فرایند یازنمایی (representation) درجه بالاتر آگاهی و تأمل موجود در آنهاست.

به عبارت دیگر، کارکرد اصلی دولت سنجش و پالایش علائق و نظرات و دیدگاههای موجود در جامعه است، نه صرفاً نمایندگی و اجرای سیاستها. اجرای برنامه ها و خط مشی ها کار دستگاههای اداری و اجرایی است که نسبت آنها با دولت مثل «نسبت عضلات با سیستم مرکزی عصبی» است. دولت به معنای دقیق کلمه، «ارگان اصلی فکر اجتماعی است». اما این نوع تفکر، کاری صرفاً نظری یا تدوین آیین ها نیست بلکه «معطوف به اهداف عملی» است (1957:51).

سوالی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا دولت می تواند از تمامی مسائل و مشکلات جامعه و علائق افراد مطلع گردد و برای آنها

راه حل بیابد؟ و اگر فرضاً چنین کاری ممکن باشد آیا چیزی از آزادیها و استقلال فردی باقی خواهد ماند؟ دورکهایم به این نکته اندیشیده است و می گوید اساساً امکان ندارد که دولت در جوامع بزرگ و پیچیده امروزی بتواند از علائق افراد و گروهها به طور کامل مطلع شود، چه رسد به اینکه برای آنها راه حل ارائه کند. دولت نمی تواند به شرایط و عوامل ویژه محلی، گروهی و به طور کلی شرایط ویژه زندگی افراد و گروهها وقوف حاصل کند و بنابراین تلاش برای تنظیم زندگی اجتماعی در این سطوح منجر به اعمال خشونت و تحریف علائق افراد و گروههای اجتماعی می شود.

از سوی دیگر، اگر دولت به طور مستقیم تحت تأثیر و نفوذ افراد، توده ها و تجمعات زودگذر آنان باشد، اسیر احساسات توده ای (وعلى الخصوص غوغاهای تبلیغاتی دارندگان منافع قدرتمندتر) می شود و نتیجه چنین وضعی نیز افراط و تفریط در سیاستها و روزمرگی و «طوفان در سطح و سکون و رکود در عمق» است. اما گروههای کوچک این امتیاز را دارند که از یک سو افکار و علائق فردی در آنها طرح می شود و به این ترتیب «علائق جمعی» در مقیاس خرد شکل می گیرد و در نتیجه از تأثیر احساسات توده ای بر دولت کاسته می شود، و بخصوص تأثیر آن دسته از علائق قدرتمندی که با توسل به هیجانات توده ای و به خاطر امکان دسترسی به وسایل ارتباطی، منافع خاص خود را به عنوان علائق عمومی و «خواست مردم» و... مطرح می کنند کاهش می یابد. شکل گیری علائق جمعی و افکار عمومی در مقیاس خرد این گروهها این خاصیت را دارد که افکار فردی از یک صافی جمعی می گذرد و تا حدودی پالایش می یابد و مسائل و موضوعات نیز مشخص تر و شفاف تر می شود.

این گروهها همچنین به علت نزدیکی به شرایط واقعی زندگی افراد و اطلاع عینی از آنها بیشتر قادرند خود را با تغییرات لحظه ای و سریع منطبق سازند و مشکلات را در هر سطحی که به آنها مربوط است تشخیص دهند و زمینه را برای یافتن راه حل مناسب آماده کنند.

دورکهایم برای آماده سازی زمینه بحث خود در مورد سایر ضرورتها وجود این گروههای ثانوی، به نظرات اسپنسر و دیدگاههای معتقد به «حقوق طبیعی» و فطری افراد بازمی گردد و به طرح این سؤال می پردازد که اگر حقوق و آزادیهای فردی جنبه طبیعی یا فطری دارند و گسترش کارکردهای دولت و دخالت آن در جامعه این حقوق و آزادیها را محدود می کند چگونه است که آزادیهای فردی و وظایف و حجم دستگاههای دولتی و چارچوب صلاحیت های آن (jurisdiction) به طور موازی رشد کرده اند. «شواهد تاریخی» که دورکهایم در تأیید این ادعای خود مطرح می کند لغو تدریجی امتیازات و محدودیتهای جامعه فتوالتی توسط دولت های مطلقه و سپس «دولتهای بورژوازی» است که منجر به رشد فردگرایی، آزادی تحرك و انتخاب شغل و فراهم شدن امکان تحرك اجتماعی و ارتقاء منزلت فردی شده است. دورکهایم تنها راه حل این معضل را مناقشه کردن در اصل این فرضیه می داند که حقوق فرد فطری و طبیعی است. به گفته او «باید بپذیریم که استقرار و تحکیم این حقوق در واقع دقیقاً وظیفه دولت است. در آن صورت... می توانیم درک کنیم که کارکردهای دولت می تواند گسترش پیدا کند بدون آنکه مقام فرد تنزل یابد. این را نیز می توانیم درک کنیم که فرد هم می تواند تکامل یابد بدون آنکه موجب تنزل دولت شود، چرا که فرد از بعضی جهات خود محصول دولت است و از این رو فعالیت دولت ماهیتاً برای فرد ازادبخش است.... تاریخ شواهد متقنی

دورکهایم نقش سومی را نیز برای این گروهها در نظر دارد و آن متبلور ساختن آگاهی اجتماعی (درمعنای طرح و فرموله کردن و شفافیت بخشیدن به مسایل اجتماعی) است. همان طور که قبلاً ذکر شد باورها، احساسات، عقاید و آرمانهای موجود نزد افراد و گروههای کوچک شکلی پراکنده، جزئی (partial) و غیر سیستماتیک دارد. براساس این باورها و... نه می توان به شناخت درستی از وضع و شرایط اجتماعی و مسائل و مشکلات جامعه دست یافت و نه خط مشی ها و سیاستهای سنجیده ای تدوین کرد. دورکهایم این عقاید و احساسات و محرکها را به بخش «نیمه هشیار» ضمیر انسان تشبیه می کند. در اینجا، احساسات و محرکها و عاداتی بر فرد تأثیر می گذارند که منشاء آنها و کیفیت شان دقیقاً شناخته شده نیست. اما وضع در بخش «هشیار» ذهن ما به گونه ای دیگر است. در این بخش فرد با اطلاع نسبتاً کامل از واقعیات و با کمک فرآیندهای استدلال و تعقل عمل می کند. این نوع آگاهی صرفاً بازتاب محرکها و انگیزه های مهم نیست بلکه ماهیتی متفاوت با عکس العمل های لحظه ای و خودانگیزه دارد.

عقاید و افکار و احساسات پراکنده در توده افراد جامعه نیز چنین نسبتی با «آگاهی حکومتی» دارد. هرچه موضوعات و مسایل مورد توجه دولت متنوع تر و گسترده تر باشد و فرآیندهای کسب شناخت و دستیابی به راه حل ها و خط مشی های اصلاحی و غیره بیشتر مبتنی بر بحث و استدلال و تعقل جمعی باشد، آگاهی حکومتی گسترده تر و شفاف تر است.

تعداد حکومت کنندگان و تعداد آراء حامی آنها به تنهایی ملاکهای مناسبی برای طبقه بندی حکومتها محسوب نمی شود، بلکه نوع و ماهیت «آگاهی حکومتی» و نحوه ارتباط آن با آگاهی های پراکنده در جامعه است که باید به عنوان ملاک اساسی مورد توجه قرار گیرد. هرچه فرآیندهای تعریف و شناخت موضوعات و مسایل اجتماعی و فرآیندهای بحث و بررسی در مورد برنامه ها و خط مشی های اجتماعی علنی تر و دربرگیرنده اذهان و اندیشه های بیشتری باشد حکومت دموکراتیک تر است. قبلاً گفته شد که از نظر دورکهایم دولت «ارگان فکر جامعه» است. ممکن است این فکر و اندیشه در ادارات و دواير محدود حکومتی متمرکز باشد یا به عکس، درکل جامعه پراکنده و فاقد شکل مشخص باشد. در این هر دو صورت، دموکراسی امکان ظهور نمی یابد. دورکهایم این وضع را چنین تصویر می کند: «هرجا از ارگان حکومتی متعصبانه پاسداری شود و اکثریت از تحولات درون آن بی اطلاع باشند، آنچه در درون آن رخ می دهد ناشناخته باقی می ماند. توده جامعه اثرات اعمال این ارگان حکومتی را دریافت می کند بدون اینکه حتی از راه دور در بحث های آن مشارکتی داشته باشد و بدون آنکه انگیزه های محرک حکومت کنندگان را در مورد اقدامات یا احکام صادره درک کند....»

اما در مواقعی نیز دیوارهای مستحکمی که این قلمرو خاص را از بقیه جامعه جدا می کند کمتر نفوذناپذیر است.... بخش بزرگی از اقداماتی که در این قلمرو انجام می گیرد کاملاً علنی است و بحث ها چنان انجام می شود که همگان قادر به شنیدن آن باشند.... [در آن صورت] هرکس می تواند سئوالاتی را از خود بکشد که حکومت کنندگان از خود می کنند.» (1957:81).

اگر چنین ارتباطات متقابلی بین آگاهی مردم در سطوح مختلف جامعه و آگاهی دولت وجود داشته باشد دولت دیگر نمی تواند عقاید و

در مورد این رابطه علت و معلولی بین پیشرفت فردگرایی اخلاقی و پیشرفت دولت ارائه می کند. بجز در موارد غیرعادی... هرچه دولت قوی تر باشد فرد بیشتر مورد احترام است.» (1957:57).

اما تحقق استقلال و آزادیهای فردی مستلزم وجود شرایط و ترتیبات اجتماعی است که تنها با تصویب قوانین و تأکید بر حقوق بشر در آنها، فراهم نمی شود. دورکهایم در این مورد به «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» فرانسه اشاره می کند و می گوید تصویب این اعلامیه مانع از آن نشد که فرانسویان در یک سده پس از تصویب آن «به آسانی زیاد... رژیم های مستبد را در خلال همین قرن [نوزدهم] بپذیرند (p.60).

شرایط و ترتیبات اجتماعی لازم برای تحقق این حقوق و احترام به آنها همان سازماندهی گروههای واسط است به نحوی که بین فرد و دولت «فضایی» پدید آورند که از رویارو شدن مستقیم آنها جلوگیری کنند. اما این گروهها برای امکان پذیر کردن ارتباطات مبتنی بر موازنه قدرت سیاسی بین دولت و فرد باید لااقل دو ویژگی اصلی داشته باشند. نخست آنکه ضوابط کلی و قوانین عام ناظر بر کار آنها توسط ارگانهای قدرت عمومی (پارلمان و...) تنظیم شود تا خود به جوامع منزوی و بسته و منفک از علائق کلی جامعه تبدیل نشوند؛ دوم آنکه، باید با سایر گروههای مشابه در سطح ملی ارتباط ارگانیک و مستمر داشته باشند تا ورود افکار و علائق متنوع به آنها ممکن گردد و توانایی شناخت مسایل و مشکلات اجتماعی و فراهم کردن زمینه پیدا شدن راه حل این مسایل را به دست آورند.

به اعتقاد دورکهایم، اگر در جوامع پیچیده جدید، در مقابل دولت با کارکردها و منابع گسترده آن «نیروی جمعی» وجود نداشته باشد، دولت راه استبداد خواهد پیمود. در چنین وضعی دولت «به عنوان تنها قدرت جمعی همان آثاری را ایجاد می کند که هر قدرت جمعی که به وسیله نیروهای مختلف الجبهه مشابه خنثی نشود بر فرد خواهد داشت. در آن صورت دولت خود نابود کننده تنوع ها و سرکوبگر خواهد شد.» (1957:63).

نتیجه ای که دورکهایم از این مطالب می گیرد این است که اگر قرار است دولت پاسدار آزادیها و علائق فردی باشد لازم است قدرت آن به وسیله قدرت های جمعی دیگری متوازن شود. از این موازنه قوای اجتماعی است که «آزادیهای فردی زاده می شود». به این ترتیب، نظریه دورکهایم درباره دولت نظریه ای فردگرایانه است اما وظایف دولت را به اعمال عدالت سلبی محدود نمی کند.⁵

دموکراسی

دورکهایم دموکراسی را براساس دو مفهوم آگاهی و ارتباطات تعریف می کند. پیشتر گفتیم که موازنه نیروهای اجتماعی حاصل از تشکل گروههای ثانوی و ارتباطات متقابل آنها با دولت عاملی است که دورکهایم آن را در پیدایش و حفظ آزادیهای فردی، و اساساً مفهوم فرد به معنای دقیق کلمه، ضروری می داند. تشکل ها و گروههای جامعه مدنی از یک سو محیطی اخلاقی و جمعی ایجاد می کنند که علائق خودخواهانه فردی (و بعضاً مخرب) را مهار می کند و از سوی دیگر با ایجاد «قدرت اجتماعی» بر گرایش قدرت سیاسی به خودکامگی مهار می زند.

صادق است). دورکهایم همه اینها را می‌گوید تا به آنچه خود مشکل اساسی جامعه مدرن می‌دانست و آن را در تقسیم کار و خودکشی به تفصیل شرح داده است بازگردد.

در جوامع مدرن، از یک سو، سنت قدرت نظارت و تنظیم‌کنندگی خود را از دست داده است و از سوی دیگر، نهادهای تنظیم‌کننده و «محیط»‌های اخلاقی جدیدی نیز به وجود نیامده است تا امیال خودخواهانه و علائق فردی را تنظیم کند. در این شرایط «زمین زیرپای جامعه سفت نیست.» (p.94). به اعتقاد دورکهایم، سازمان نیافتگی جامعه مدنی و فقدان گروههای اجتماعی واسطه، جامعه را در مقابل دو وضع نامطلوب قرار می‌دهد: یا رابطه دولت و توده (mass) چنان نزدیک و بی‌واسطه است که دولت زیر سلطه احساسات متغیر و پالایش نیافته جمعی (یا گروههای اقلیتی که با بسیج و کانالیزه کردن این احساسات به رقابت در زمینه کسب منابع می‌پردازند) قرار می‌گیرد و از این رو سیاستهای آن روزمره و متناقض و بی‌ثبات کننده است، و این جوامع که به این ترتیب دستخوش نوسانات روزمره می‌شوند «در سطح طوفانی، [اما] پای بسته زنجیر روزمرگی می‌مانند؛ یا اینکه دولت ارگان بسته و محدودی است که شناخت درستی از تنوع و چندچگون مسائل اجتماعی ندارد و در اعمال سیاستهای خود مجبور به کاربرد خشونت و محدود کردن آزادیهای فردی و اجتماعی می‌شود. بنابراین، معضل سیاسی جوامع مدرن ریشه در وضع اجتماعی خاصی دارد که در پی انقلابهای سیاسی و اجتماعی قرون هجدهم و نوزدهم پدید آمده است. دورکهایم کل بحث خود را در قطعه زیر خلاصه می‌کند: «بیماری^۶ سیاسی ما ناشی از همان علتی است که سبب بیماری اجتماعی ما است؛ یعنی فقدان چارچوبهای ثانوی که بین فرد و دولت قرار گیرند. دیدیم که اگر قرار باشد دولت فرد را مورد تعدی قرار ندهد وجود این گروههای ثانوی ضروری است؛ اما اگر قرار باشد دولت به اندازه کافی از افراد مستقل باشد، باز وجود آنها ضروری است.» (p.96).

دورکهایم دو نوع از این گروهها را حایز اهمیت بسیار می‌داند. گروههای دارای منشاء منطقه‌ای (کمونها، شوراها، استانی و محلی) و گروههای حرفه‌ای (شغلی). به نظر او حتی انتخابات دستگاههای قانونگذاری مملکتی نیز می‌تواند براساس گزینش دومرحله‌ای، ابتدا در این گروهها و سپس از میان برگزیدگان آنها برای مجامع پارلمانی، انجام گیرد. در این صورت «ارتباط مستمر بین دولت و شهروندان حفظ خواهد شد اما دیگر مستقیم و بی‌واسطه نخواهد بود.» (p.96). ولی از آنجا که پیوندهای محلی و منطقه‌ای بر اثر تحرك گسترده خانوارها و افراد در عصر سرمایه‌داری سست تر از پیوندهای شغلی و حرفه‌ای است، دورکهایم گروههای حرفه‌ای را برای انجام وظایفی که ذکرشان رفت مناسب تر می‌داند. به گفته او «به نظر می‌رسد که می‌توان این گروهها را فراخواند تا مبنای نمایندگی سیاسی و نیز اساس ساختار اجتماعی ما در آینده شوند.» (p.97).

جمع بندی

در جمع بندی نظرات دورکهایم در مورد ضرورت سازمان یابی جامعه مدنی و شکل گیری گروههای ثانوی می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:
۱- مشکل اساسی جوامع (اروپایی) مدرن این است که با افول

اندیشه‌های مردم را نادیده بگیرد و در نتیجه آنها را به حساب می‌آورد. این مشخصه اساسی دموکراسی است.

مهمترین دلیل امکان پذیر شدن چنین ارتباط متقابل از نظر دورکهایم، تغییر ماهیت دولت در نتیجه تحولات اجتماعی عصر مدرن است. دولت دیگر موجودی متعالی و برخوردار از سرشتی رمزآلود نیست که مردم فقط وظیفه اطاعت از آن را برعهده داشته باشند. نمایندگان اقتدار عمومی دیگر به واسطه این کیفیات برتر، از عامه مردم متمایز نمی‌شوند. بلکه «دولت به انسانها نزدیک تر شده و انسانها نیز با آن مواجه گردیده اند. ارتباطات نزدیک تر شده و به این ترتیب مداری که ذکرش رفت برقرار شده است.... هرآنچه در حوزه‌های سیاسی رخ می‌دهد توسط همگان مشاهده و کنترل می‌شود و نتیجه این مشاهده و کنترل و تأملات و بحثهایی که برمی‌انگیزد متقابلاً بر حوزه‌های حکومتی تأثیر می‌گذارد. از این علائم است که یکی از ویژگی‌های بارز آنچه را معمولاً دموکراسی خوانده می‌شود تشخیص می‌دهیم.» (1957:82).

نتیجه این تحول جدید و گسترش ارتباطات میان فکر تخصصی حکومت و افکار و عقاید موجود در جامعه این است که موضوعات و مسایل متنوع و متعددی در دستور کار دستگاههای حکومتی قرار گرفته است. شناخت دقیق تر موضوعات و پدیده‌های اجتماعی نیز امکان دگرگونی و تحول اجتماعی را گسترش داده است. از این رو، دورکهایم می‌گوید برای فهم تفاوت مذکور باید مسایل اندکی را که در دستور کار حکومت‌های قرن هفدهم قرار داشت با «هزار و یک موضوعی مقایسه کنیم که در بررسی‌های دولت‌ها در زمانه ما مورد توجه قرار می‌گیرد.» (1957:86). هرچه مسائل اجتماعی نامشخص تر و مبهم تر و پراکنده تر باشد، حل آنها دشوارتر می‌شود و دولت نیز قادر به یافتن راه حل مناسب برای آنها نخواهد بود. دولت‌های مطلقه قرن هفدهم در برابر فرد، بسیار قدرتمند بودند اما در برابر وضع اجتماعی (état) و در کار تغییر ساختار جامعه بسیار ناتوان محسوب می‌شدند: «لویی چهاردهم آشکارا قادر بود احکام حکومتی خود را در مورد هرکس که میل داشت صادر کند، اما قدرتی نداشت که قوانین موجود و موارد کاربرد آن، رسوم مستقر و جفافاده یا باورهای پذیرفته شده را تغییر دهد.» (p.87). تغییرات سریع اجتماعی در زمانه ما از آن رو ممکن شده است که همه این مسائل (از وضع قوانین و کیفیت آموزش و پرورش و تربیت اجتماعی نسل‌ها تا اشتغال و الگوهای مصرف و...) درحوزه «آگاهی حکومتی» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پس دو ویژگی اصلی دموکراسی اینهاست: ۱) گستره وسیع آگاهی دولت؛ ۲) ارتباطات نزدیک بین این آگاهی و مجموعه آگاهی‌های فردی.

وظیفه اصلی دولت این نیست که دریافت‌کننده و مجری عقاید و خواسته‌های توده شکل نیافته مردم باشد. دریافت این داده‌ها و اطلاع از مسایل متعدد اجتماعی «نقطه شروع یک زندگی فکری جدید است.... حکومت باید به شیوه خاص خود به تفکر بپردازد. این فلسفه وجودی (raison d'être) حکومت است.» (p.92).

آنچه دورکهایم در این موارد می‌گوید البته وضع ایدئالی است که برای دولت در نظر دارد. در جامعه اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، نه دولت چنین وظایفی را انجام می‌داد و نه مجموعه منسجمی از اصول اخلاقی عمیق‌ریشه‌دار در وجدان‌های فردی وجود داشت تا فرد را به علائق کلی تر اجتماعی مقید کند. (این نکته اخیر ظاهراً هنوز هم

سازمانهای صنفی در پیشبرد این مشارکتهای می تواند مورد بررسی و آزمون قرار گیرد.

■ ■ منابع

1. دورکهایم، امیل (۱۳۶۹). درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، بابل: کتابسرای بابل.
2. Durkheim, E. (1915), **Suicide: A Study in Sociology**, trans. J.A. Spaulding and G. Simpson, Glencoe, Free Press.
3. Durkheim, E. (1958), **Socialism and Saint - Simon**, trans. C. Sattler, Yellow Springs, Antioch Press.
4. Durkheim, E. (1957), **Professional Ethics and Civic Morals**, trans. Cornelia Brookfield, London: Routledge and Kegan Paul.
5. Giddens, A. (1971), **Capitalism and Modern Social Theory**, Cam.: Cambridge Uni. Press.
6. Lukes, S. (1973), **Emile Durkheim; His Life and Work: A Historical and Critical Study**, Harmondsworth: Penguin Books.

□ □ زیر نویس ها:

1. Professional Ethics and Civic Morals (1975). دورکهایم افزون بر این اثر، نقش گروههای حرفه‌ای را در دوره‌های دربار سوسیالیسم (1958: 203-4)، در بخش نتیجه‌گیری خودکشی (1915: 378-92) و در پیشگفتار برجای دوم تقسیم کار (۱۳۶۹، صص ۳۷-۱۰) مورد بحث قرار می‌دهد. همچنین رک. Lukes (1973)، صفحات ۲۶۵ تا ۲۷۶.
2. collective discipline.
3. به گفته لوکس (1973:268) این دیدگاههای دورکهایم به هیچ وجه یادآور کورپوراتیسم فاشیستی، یا آن گونه که نسبت گفته است «نوستالژی برای قرون وسطی» نیست. بلکه هم نقد بیماریهای سرمایه‌داری است و هم آن نوع سوسیالیسم صنفی متمرکزی که به عنوان علاج پیشنهاد می‌کند و بسیار شبیه به دیدگاههای متفکر سوسیالیست انگلیسی، آر.آج. تاونی در کتاب زیر است:
- R.H. Tawney, **The Aquisitive society**, London: Fontana edition, 1961.
4. همان طور که می‌دانیم دورکهایم رشد موازی فردیت و آزادیهای فردی و گسترش کارکردهای دولت را براساس گسترش تقسیم کار و پیدایش مشاغل و فعالیتهای اقتصادی و خدماتی جدید و همبستگی ارگانیک ناشی از نیاز متقابل انسانها به یکدیگر توضیح می‌دهد: «تقسیم کار فرایند منحصر به فردی است که آشتی ضروریات انسجام اجتماعی را با اصل فردیت ممکن می‌کند» (Lukes, 1973: 147 در 1904:185).
5. دورکهایم یک نظریه دیگر را نیز درباره دولت رد می‌کند و آن نظریه هگل است که به اعتقاد او، دولت را به مفهومی «رمزآلود» تبدیل کرده است. در این نظریه، دولت تجلی «علاق عام» است و گردانندگان آن «طبقه‌ای کلی» محسوب می‌شوند. به نظر دورکهایم، دولت موردنظر هگل وظیفه پیگیری و تحقق اهداف «حقیقتاً اجتماعی» را برعهده دارد که ارتباطی با اهداف فردی ندارد و فرد صرفاً وسیله‌ای محسوب می‌شود برای تحقق اهدافی که خود در تعیین آنها نقشی نداشته است.
6. دورکهایم ملاک تعداد آرا را به عنوان ملاک منحصر به فرد دموکراسی رد می‌کند. به اعتقاد او دستیابی به اکثریت واقعی در جوامع جدید معمولاً امکان‌ناپذیر است و مثلاً با مرور آرای انتخابات ۱۸۹۲ پارلمان فرانسه می‌گوید از جمعیت ۳۸ میلیون نفری کشور تنها ۷ میلیون نفر در انتخابات شرکت کرده و آراء این عده هم در میان احزاب و گرایشهای مختلف تقسیم شده است و به این ترتیب «اگر خود را به تعداد محدود کنیم باید اذعان کنیم که هرگز هیچ دموکراسی وجود نداشته است.» (1957:78).
7. دورکهایم واژه malise را در این مورد برگزیده که به نظر می‌رسد انتخاب آگاهانه‌ای است. یعنی حالت بیمارگونه‌ای که علت کاملاً شناخته شده‌ای که بتوان آن را به فوریت رفع کرد ندارد اما انسان از آن رنج می‌برد.

قدرت و نفوذ سنت‌ها، مذهب و خانواده و رشد شدید فردگرایی، مجموعه اصول اخلاقی منسجم و جاافتاده‌ای تکامل نیافته است که علائق خودخواهانه (و بعضاً مخرب) فردی را مهار کند.

۲- تعقیب منافع فردی به خودی خود هماهنگی و یکپارچگی اجتماعی ایجاد نمی‌کند. اینکه اقتصاددانان کلاسیک و جامعه‌شناسانی نظیر اسپنسر بر آزادی نامحدود پیجویی علائق فردی و محدود شدن وظایف دولت به «حداقل ضروری» تأکید می‌کردند ناشی از آن بود که تولید و کارکردهای اقتصادی را به طور مجزا و منفک از سایر جنبه‌های حیات اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌دادند. تولید فی نفسه هدف نیست و اگر بقای جامعه و همزیستی انسانها را مختل کند ارزش هزینه‌ای را که بابت آن پرداخت می‌شود ندارد.

۳- گروههای ثانوی (حرفه‌ای، منطقه‌ای و...) علائق و افکار و احساسات فردی را جذب و آنها را پالایش می‌کنند به نحوی که شکل مشخص پیدا کند و «افکار عمومی» و علائق جمعی در مقیاس خرد شکل بگیرد.

۴- این گروهها با ایجاد «محیطها» و فضاها، اخلاقی، علائق اجتماعی را به عنوان وزنه‌ای متعادل کننده وارد قلمرو مناسبات نفع پرستانه بازاری و اقتصادی می‌کنند.

۵- شواهد تاریخی نشان می‌دهد که آزادیهای فردی و فردگرایی، و گسترش کارکردها و وظایف دولت به طور موازی رشد کرده‌اند. در واقع، این دولت مدرن است که فرد را از قیود امتیازات و انحصارات جامعه فتوادی آزاد کرده است.

۶- اما اگر قدرت سیاسی دولت به وسیله «قدرت اجتماعی» گروههای ثانوی (واسط، میانجی) محدود نشود دولت راه خودکامگی و استبداد خواهد پیمود. این گروهها با ایجاد قدرت اجتماعی، اقتدار سیاسی را متوازن می‌کنند.

۷- ویژگی‌های اصلی دموکراسی عبارتند از حیات فکری و آگاهی متمایز دولت به عنوان «ارگان فکر اجتماعی» و ارتباط گسترده و متقابل این آگاهی با عقاید و افکار و آگاهی‌های فردی و گروهی پراکنده در سراسر جامعه. هرچه فرآیندهای شناسایی مسائل و موضوعات اجتماعی و ارائه راه حل‌ها و خط‌مشی‌ها علنی‌تر، گسترده‌تر و مشارکت جویانه‌تر باشد دموکراسی مستحکم‌تر است.

مع‌ذک دورکهایم در سطحی نسبتاً انتزاعی بحث می‌کند و به طور مشخص نمی‌گوید که این گروههای ثانوی چگونه شکل می‌یابند و ابتکار عمل در این کار را چه کسی باید برعهده گیرد. اما از اشارات او می‌توان دریافت که مخالف ایجاد گروههای صنفی به وسیله دولت و تحمیل قوانین از بالا بر آنهاست و در مواردی به طور مشخص به اصل داوطلبانه بودن و خودانگیختگی این گروهها اشاره می‌کند.

در هر حال مسأله اصلی این است که این گروهها محصول مشارکت افراد (اعم از صاحبان مشاغل و حرفه‌های مشترک یا افراد دارای علائق مشترک در هر سطحی از جامعه) محسوب می‌شوند. بدون مشارکت داوطلبانه افراد و بدون اینکه میل و اراده‌ای در این زمینه وجود داشته باشد این گروهها وظیفه شکل‌گیری علائق جمعی و آفرینش «قدرت اجتماعی» را نمی‌توانند انجام دهند.

فرض اصلی این نظریه را می‌توان چنین دریافت که مشارکت در زندگی این گروههای شغلی و صنفی و...، مشارکت اجتماعی و سیاسی را تشویق و تسهیل می‌کند. دقیقاً همین فرضیه است که در مطالعات اجتماعی درباره مشارکت سیاسی و اجتماعی در ایران و نقش